

قابل انتشار در (دوره ۱۶ شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۷) نشریه پژوهشهای حقوق جزا و جرم‌شناسی

سید محمد جواد ساداتی، استادیار، گروه آموزشی حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

سیده سکینه موسوی فولادی (نویسنده مسئول)، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

«بازخوانی اندیشه‌های جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن از منظر واسازی دریدا»

چکیده

در میان دیدگاه‌های مختلفی که از بررسی نادیده گرفته شدن زنان در مطالعات جرم‌شناسی متولد شده‌اند، جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن رویکردی است که از دریچه نگاهی انتقادی به جای پرسش از علل بزهکاری یا بزه‌دیدی زنان، به ساختارهای کلی‌تر توجه می‌نماید و این وضعیت را ناشی از زبان قانون کیفری می‌داند که تسلط هر چه بیشتر مرد در جامعه را تولید می‌کند و زن را به عنوان دیگری، در نظر می‌گیرد. این نوشتار در پی آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی نشان دهد چگونه می‌توان از اندیشه‌های دریدا چارچوبی برای مطالعه این جرم‌شناسی ایجاد نمود. بر اساس نتایج این پژوهش، دیدگاه‌های ژاک دریدا علی‌الخصوص پایه تفکر او که همانا تزلزل بر پیکره متافیزیک غربی و ذات‌باوری است و مشاهده هر چیز به عنوان یک متن و تأکید وی بر معناآفرینی زبان می‌تواند به عنوان دریچه‌ای برای جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن به منظور مطالعه و بررسی جایگاه زن در قانون و جامعه باشد. این جرم‌شناسی با بهره‌گیری از اندیشه دریدا در زمینه نحوه ایجاد معنا در زبان و معطوف کردن توجه خود بر زن به عنوان یک مقوله غائب و حذف شده، می‌تواند به جابجایی موقعیت زنان و مردان در زبان مسلط به طور کلی و گفتمان حقوقی به طور خاص بیانجامد و تسلط مردانه زبان را به نفع شنیده شدن صدای زنان تضعیف نماید. در نهایت واسازی دریدا می‌تواند زمینه‌هایی را برای تغییر سلطه زبان مردانه در جامعه فراهم آورد تا از طریق ایجاد زبانی زنانه راه را برای تعریف مجدد زن و درک تجربیات بزه‌دیدی آنان بگشاید.

کلیدواژه‌ها: جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن، واسازی، تسلط زبان مردانه، دریدا، معنا آفرینی.

مقدمه

این اندیشه که همواره حقیقتی واحد وجود دارد و هر چیزی بدان ارجاع می‌دهد، بر تمام امور و پدیده‌های اجتماعی سایه افکنده است. گویی تمام ثبات و امکان جری امور بر پایه این اصل و حقیقت استوار است و قانون نیز خود را در سایه‌سار وسیع و عمیق این باور جای داده است؛ به نحوی که هرگاه با قانون مواجه می‌شویم گویی با متنی رو در رویم که ثابت و مطلق است و بر همین اساس هم به فهم و متعاقباً اجرای آن می‌پردازیم و پر واضح است که قانون نیز از این امر برای مستحکم کردن پایه‌های اقتدار خود بهره می‌گیرد. چرا که مطلق‌انگاری این ریشه‌ها مانع از برآورد کردن احتمالات دیگری که امکان وجود دارند، می‌گردد. قانون به عنوان یک متن در مباحث مرتبط با زنان متأثر از تعاریف و مفاهیمی است که در جامعه در خصوص زنان وجود دارد و طبعاً قانون ماحصل این تأثیرپذیری را به منظور جلب اطاعت مخاطبین خود، ذاتی و حقیقی معرفی می‌نماید و حتی فراتر از آن، این اثرپذیری را با ارجاع خود به امری بنیادین که آن را ریشه مشروعیتش می‌داند، انکار می‌کند و اینگونه مانع از جولان آزاد اندیشه در عرصه جستجوی سایر امکانات می‌گردد. در تعریف جرایم، شرایط اثبات و نحوه برخورد قضایی با بزه‌دیدگان انعکاس صدای مردانه شنیده می‌شود. صدایی که مفهوم زن، جرایم زنان و بزه‌دیدگی آنان را تعریف می‌کند. با این حال، این زبان مردانه در درک هویت زن و آسیب‌های واقعی وی در اثر جرایم مختلف ناتوان است. این زبان متأثر از خصلت مردانه خویش به تعریف این مفاهیم می‌پردازد و در پی آن قانون و رویه قضایی، تجربیات و آسیب‌های واقعی زنان بزه‌دیده را نادیده می‌گیرند.

در این راستا، جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن، زبان را به انعکاس‌دهنده معنای از پیش حاضر از زن و جرایمی که مرتکب می‌شوند و علیه آنان رخ می‌دهد، تقلیل نمی‌دهند؛ بلکه آن را سازنده این معانی می‌دانند و معانی نیز یک مفهوم از پیش تعیین شده حاضر نیستند که تنها از طریق نشانه‌ها در ذهن خواننده حاضر شود. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن با تأثیرپذیری از آموزه‌های جرم‌شناسی پست‌مدرن متولد شد که جرم‌شناسی اخیر خود زائیده اندیشه‌های پست‌مدرن می‌باشد. مهمترین خصیصه پست‌مدرن، رد و انکار ادعای کشف حقیقت از طریق پارادایم اثبات‌گرایی مدرنیته است به نحوی که نفی مرکزیت واحد، کلی و جهان شمول، مبارزه با بنیادگرایی، ماهیت‌گرایی و واقعیت‌گرایی، ساختگی بودن حقیقت و قطعیت از مهمترین مفاهیم موجود در اندیشه پست‌مدرن می‌باشد.^۱ جرم‌شناسی پست‌مدرن، با الهام از آموزه‌های جنبش پست‌مدرنیسم و تأکید بر ذهنیت، گفتمان و قدرت در تبیین پدیده مجرمانه، جرم و قانون کیفری را یک ساخت‌بندی اجتماعی و سیاسی تلقی کرده و به مطالعه ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها می‌پردازد؛ با این استدلال که قانون کیفری یک زبان برای ایجاد روابط سلطه است و گفتمان حقوق جزای سنتی یک گفتمان غالب سلطه‌گر و طرد کننده است. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن تبیین نمود که قانون کیفری به عنوان یک متن در صدد ایجاد و حفظ سلطه مردانه است این جرم‌شناسی نشان می‌دهد چگونه در تقابل‌های دوتایی مرد و زن در متون قانونی می‌توان جایگاه ارجح و مرجوح را معکوس نمود. منطقی بر برتری بینش و صدای مردانه بر صدای زنانه در تقابل دوگانه مرد و زن وجود ندارد و حتی سایه‌افکنی این بینش بر قانون در این زمینه گاه‌ها منجر به نقض عدالت در برخورد با زنان گشته است؛ چرا که آسیب‌هایی که زنان از برخی جرائم می‌بینند خاص خودشان است اما قانون با زبان آنان بیگانه است و حتی برخی از این آسیب‌ها برای قانون غیر قابل تصور می‌باشد.

^۱ علی حسین نجفی ابرندآبادی و حسین گلدوزیان «جرم‌شناسی پست‌مدرن و رویکرد آن به جرم و علت‌شناسی جنایی»، پژوهش حقوق کیفری ۶، ۲۳ (۱۳۹۷): ۱۸.

دریدا فیلسوفی فرانسوی است که اغلب با اصطلاح واسازی شناخته شده است. مهمترین اقدام دریدا زیر سوال بردن مسلمات متافیزیک غربی بوده است. از منظر وی اندیشه وجود حقیقتی واحد مردود است. لذا ارزش دادن یکی از اصطلاحات متضادی که در یک تقابل دوگانه وجود دارد نه ناشی از حقیقت که ناشی از عملکرد قدرت است. در نتیجه این اندیشه وی واسازی متون را مطرح می-کند که بر اساس آن امور غایبی که در متن وجود دارند اهمیت به سزایی در درک متن دارند و با تمرکز بر این امور پنهان و سرکوب شده می-توان شالوده‌های یک متن منسجم را درهم شکست و راه را برای تسلط آنان گشود. شایان ذکر است از نظر دریدا هر چیز یک متن است.

جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن بر تسلط مردانه در جامعه و حقوق کیفری به طور خاص تأکید می‌نماید لکن می‌توان این تسلط را از منظر زبان که به طور اختصاصی مورد مطالعه دریدا است بار دیگر مورد بررسی قرار داد تا با مشاهده حقوق کیفری به عنوان یک متن بتوان به زن و مرد به عنوان مقوله‌های ظاهر و غائب آن، جایگاه آنان و رابطه این مقوله‌ها با هم در متن پی برد و آنگاه با بهره‌گیری از پیش‌فرض نفی حقیقت به جابجایی این مقوله‌ها پرداخت.

پرسش اساسی نوشتار حاضر این است که قطعی و غیرقابل تغییر بودن زبان قانون در خصوص تسلط مردان از چه امری نشأت می-گیرد و تا چه اندازه واقعی است؟ آیا قانون و رویه قضایی در خصوص سلسله مراتب موجود میان زن و مرد تنها به انعکاس آنچه حقیقت است می‌پردازند و نقشی در شکل‌گیری این وضعیت ندارد؟ آیا امکان واسازی قانون و تسلط زبان زنانه در آن وجود دارد؟

این نوشتار در صدد است تا با بررسی اندیشه‌های ژاک دریدا علی‌الخصوص مفهوم واسازی و نحوه بکارگیری آن توسط فمینیست‌های پست‌مدرن، به جستجوی پاسخی در خور به پرسش‌های فوق بپردازد. بی‌شک دریدا یکی از افراد تأثیرگذار بر شکل‌گیری اندیشه‌های جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن بوده است، لیکن سابقه پژوهشی نشان می‌دهد که پژوهش‌های انجام شده در خصوص جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن به طور خاص متعرض نقش اندیشه دریدا در این نوع از جرم‌شناسی نشده‌اند و عدم وجود سابقه پژوهشی در این زمینه، ضرورت پرداختن به موضوع را از حیث لزوم تغییر رویه و قانون به منظور تحقق هر چه بیشتر عدالت در مورد زنان و فراهم آمدن شرایطی برای دیده شدن زبان زنانه در حقوق کیفری و جامعه را دو چندان می‌کند.

این نوشتار در فصل نخست پس از پرداختن به اندیشه دریدا در خصوص متافیزیک حضور و نقض تصور قطعی بودن امور از جمله قانون، به نحوه شکستن این تصور با به کارگیری واسازی پرداخته است و آنگاه در فصل دوم پس از تبیین روند دگرگونی و تکوین جرم-شناسی فمینیسم پست‌مدرن، به توضیح واسازی و قانون کیفری به عنوان زبان ایجاد روابط سلطه مردانه می‌پردازد.

۱- تبیین و تشریح اندیشه دریدا

اصطلاح واسازی توسط ژاک دریدا فیلسوف فرانسوی ابداع شد. تلاش دریدا بر این بوده است تا آنچه را که فلسفه غربی بر آن بنا شده است، مورد بنیان‌فکنی و شالوده‌شکنی قرار دهد. وی تقابل‌های دوگانه همچون مرد و زن را در اندیشه غربی امری سلسله‌مرتب می‌داند که با گزینش و انتخاب معلوم شده است که هر کدام در چه جایگاهی قرار بگیرد و این امر را نمی‌توان به حقیقتی والا و بنیادین نسبت داد. وی در قدم نخست مسلمات متافیزیک غربی را که خود آن را-به دلیل تأکید این فلسفه بر حضور کامل- متافیزیک حضور می‌نامد، زیر سوال می‌برد و آنگاه مفهوم ابداعی خود-واسازی- را از دل این بنیان‌شکنی ابداع می‌نماید. از آنجایی

که فهم مفهوم واسازی دریدا در گرو شناخت اندیشه او در خصوص متافیزیک غرب است، لذا این فصل در بند نخست به دیدگاه دریدا به عناصر متافیزیک حضور و در بند دوم به تبیین واسازی وی می‌پردازد.

۱-۱- حمله به اساس متافیزیک غربی؛ قدم اول دریدا

دریدا اساساً کار خود را با بررسی و بازخوانی فلسفه غرب و چیزی که خود آن را متافیزیک حضور می‌نامد و زیر سوال بردن عناصر و نحوه عمل آن آغاز می‌نماید و در راستای این زیر و رو کردن شالوده‌های تفکر متافیزیکی است که او روش خاص خود به نام واسازی را ابداع می‌نماید که در بند بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. از منظر دریدا شکل‌گیری تمام تاریخ اندیشه غرب بر پایه این ایده اساسی که یک حضور، حقیقت و نقطه ثابت وجود دارد، استوار بوده است؛ ایده‌ای که زبان را نمایانده شفاف و واضح معنا و نه ایجادکننده آن در نظر می‌گیرد که به طور مشخص به یک امر حقیقی و ثابت اشاره می‌نماید. این فرض وجود حضور تمام و کامل آنچنان در متافیزیک حضور دارای اهمیت می‌باشد که کلیه مفاهیم و روش‌های متافیزیکی را استحکام می‌بخشد و باعث می‌شود تا گفتار نسبت به نوشتار ارجحیت یابد. چرا که گفتار نهایت حضور را به همراه دارد این در حالی است که نوشتار با حضور در تضاد است و با غیبت به کار می‌افتد و نیازی به نویسنده و آگاهی او ندارد. گویی علامات نوشتاری از نویسنده آزاد گشته‌اند و رها از حضور نویسنده و معنای حقیقی که مورد نظر او بوده است، به تاثیرگذاری می‌پردازند.^۲ دریدا ضمن تأکید بر این نکته که کلیه اصطلاحات بنیادین متافیزیک از حضور بهره‌مند می‌باشند، بیان می‌کند تأکید بر حضور در تفکر متافیزیکی غرب تا بدانجا پیش‌روی می‌کند که به هستی معنای حضور کامل را می‌دهد.^۳

یکی از مفاهیم اساسی در متافیزیک غربی، اصطلاح تقابل‌های دوگانه است؛ اصطلاحی که برای فهم اندیشه واسازی دریدا از اهمیت به سزایی برخوردار است. به نحوی که فهم واسازی دریدا در گرو شناخت نوع رابطه‌ای است که میان دو سویه تقابل‌های دوگانه در اندیشه وی وجود دارد. تقابل‌های دوتایی، موضوعات و رویدادهای جهان را طبقه‌بندی و ساماندهی کرده و تصمیم‌گیری را امکان‌پذیر می‌نماید.^۴ به عقیده دریدا زبان متافیزیک بر اساس سلسله‌ای از این تقابل‌ها دوتایی یعنی وجود و ماهیت، جوهر و عرض، عام و خاص، کلی و جزئی، حقیقت و مجاز، طبیعت و فرهنگ و نظایر آن پایه‌گذاری شده است.^۵

حال با روشن شدن مفهوم تقابل‌های دوگانه به نوع ارتباط میان این دو در متافیزیک غربی می‌پردازیم و پس از آن به خوانش خاص دریدا از این مفهوم پرداخته خواهد شد. از منظر متافیزیک حضور، در این تقابل یکی از دو مفهوم متضاد بر دیگری مقدم است و این تقدم و برتری، ثابت و حقیقی تعریف می‌شود؛ به نحوی که مفهوم مقدم دارای حضوری کامل است و بدین ترتیب در مقابل مفهوم دوم که غائب است، از جایگاهی برتر برخوردار می‌باشد و به عنوان حقیقت تعریف می‌گردد و این حقیقت‌باوری راه را بر هرگونه پرسش از چرایی تقدم اصطلاح نخست می‌بندد. نخستین بار افلاطون بوده است که با طرح دوگانه معقولات و محسوسات مبنای متافیزیک حضور را شکل داد.^۶

^۲ جف کالینز و بیل می‌یلن، دریدا قدم اول، ترجمه علی سپهران (تهران: نشر و پژوهش شیرازه کتاب، ۱۳۸۸)، ۵۵.

^۳ همان، ۵۱.

^۴ همان، ۲۲.

^۵ محمد ضمیران، ژاک دریدا و متافیزیک حضور (تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۵)، ۱۰۵.

^۶ همان، ۶۲.

نخستین قدم دریدا در شکل‌دهی و سامان بخشیدن به نظریه‌اش در باب واسازی این بوده است که ماهیت رابطه موجود در میان تقابل‌های دوگانه را در اندیشه متافیزیک حضور تبیین نماید و در قدم بعدی به تبیین خاص خویش از این ماهیت بپردازد. وی در آثار خود نشان داد که تقابل‌های دوگانه متافیزیکی، تقابل‌هایی سلسله‌مراتبی اند که به موجب آن، یکی از مفاهیم تقابلی در موقعیت برتر و دیگری در موقعیت فروتر قرار می‌گیرد؛ موقعیت رابطه‌ای که در آن مفهوم نخست جایگاه ارجح و پشتیبان لوگوس و مفهوم دوم جایگاه تابع و دشمن لوگوس را دارد. متافیزیک غربی، لوگوس را به معنای امری مطلق در نظر می‌گیرد و آن را گرایشی می‌داند که حقیقت را در یک مسئله بنیادین جای می‌دهد. از منظر دریدا این لوگوس محوری^۷ که بر سراسر متافیزیک غربی سایه افکنده است، وابستگی مفهوم حاضر به غایب را نادیده انگاشته و وجود حاضر را مستقل و آزاد از هرگونه وابستگی می‌داند. در تقابل دوگانه زن و مرد نیز، هر چیزی متفاوت از ذهنیت مرد، به عنوان فقدان یا غیبت در نظر گرفته می‌شود؛ به نحوی که زن خود را به عنوان فقدان، کمبود، مقلد و تصویر منفی از موضوع تعریف می‌کند. در منطق تقابلی حضور و غیاب، زن ناگزیر است با غیاب همراه شود؛ به صورت مردی ناقص و اخته‌شده که امکان پرورش ذهنیت و میل خود را ندارد و تنها به صورت غایب، حضور دارد.^۸

کار دریدا تضعیف تفکر متافیزیکی است؛ او معتقد است همواره امکان وارونه کردن جایگاه دوگانه‌های متافیزیکی با ارجحیت دادن اصطلاح دوم نسبت به اصطلاح نخست وجود دارد. چرا که هیچ یک از این اصطلاحات اساسی نیستند، اما هر دو متقابل هستند و وابستگی آن‌ها به یکدیگر، دقیقاً نکته اساسی است که دریدا در صدد است تا ما را با آن مواجه سازد.^۹ به دیگر سخن، او به دنبال اختلال در مبانی تفکر متافیزیکی، عاری ساختن آن از قطعیات و بازداشتن آن از طلب مبدا امر مطلق یعنی لوگوس می‌باشد.^{۱۰} به منظور تبیین چگونگی روش دریدا در معکوس ساختن مفاهیم در تقابل‌های دوگانه، ضروری است به دیدگاه او در خصوص نحوه شکل‌گیری معنا پرداخته شود. دریدا در این خصوص از اندیشه‌های فردیناند دو سوسور، زبان‌شناس سوئیسی، الهام گرفته است. از دیدگاه سوسور، معنا با شکل‌گیری نشانه تولید می‌گردد و مفاهیم و معانی مستقل از دال وجود ندارد که این عقیده از نظر دریدا مخالفتی آشکار با اندیشه متافیزیک غربی است که بر اساس آن مدلول اصطلاحی اساسی به حساب می‌آید. در واقع، از منظر سوسور هیچ معنای از قبل حاضری وجود ندارد که به واسطه این حضور پیشینی، ایجاد زبان را ضروری سازد؛ بلکه این زبان است که مادر معناست و آن را تولید می‌کند.

^۷ لوگوس واژه‌ای است که از حوزه عادی زبان به فلسفه وارد شده است. در تبیین معنای این واژه شایان ذکر است، گفتن با نهادن آشکارکننده چیزها به ظهور می‌رسد با گفتن چیزی نهادینه و وضع می‌شود و لوگوس آن امکان بنیادین که اجازه وضع شدن و نهادینه شدن چیزها را می‌دهد لوگوس همان وجود موجودات است که گفت اصیل را آشکار می‌کند (محمد جواد صافیان و سید جواد سامع «لوگوس هراکلیتوس از منظر پدیدارشناسی آغاز دیگر مارتین هایدگر»، پژوهش‌های فلسفی ۱۶، ۳۹ (۱۴۰۱): ۵۰۴). در واقع لوگوس چیزی است که مبنای سخن گفتن آدمی است. لوگوس به ظهور آمدن چیزی را ممکن می‌سازد و آشکار ساختن چیزی است که فرد در مورد آن سخن می‌گوید لوگوس می‌گذارد چیزی دیده شود و این کار را برای کسانی می‌کند که در این سخن گفتن مشارکت می‌کنند (سید سروش هاشم‌زاده «لوگوس (مفهوم زبان در اندیشه هایدگر)»، خردنامه همشهری ۱۶، (۱۳۸۶): ۵۶).

^۸ Fanny Söderbäck. "Being in the Present: Derrida and Irigaray on the Metaphysics of Presence". *The Journal of Speculative Philosophy*, 27, 3(2013): 258.

^۹ Michael J Balkin. "Deconstructive practice and legal theory". *Derrida and Law* (2017): 7.

^{۱۰} کالینز و می‌یلین، پیشین، ۴۹.

از منظر سوسور علاوه بر این که معنا در پیوند دال با مدلول ایجاد می‌شود، هیچ گفتار یا نوشتاری بدون ارتباط با سایر عناصری که به تمام معنا حاضر نیستند، نمی‌تواند به فعالیت پردازد؛ معنای هر واژه یا نشانه از تفاوتش با واژه‌ها و نشانه‌های دیگر درون نظام زبان تعیین می‌گردد و بدین ترتیب، هر نشانه‌ای درون خود ردی از دیگر نشانه‌ها را دارد و هیچ دالی دارای هویت یا معنای کامل نیست.^{۱۱}

دریدا با تأسی از سوسور معتقد است هر چیز یک متن است و قانون نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد و این متن، تنها با شناسایی عناصر متضاد و غایبی که در به وجود آمدن آن دخیل بوده‌اند، قابل شناخت است. هر چند خود این متن به پنهان کردن عناصر یاد شده می‌پردازد تا از این طریق باز هم افسانه وضوح و تشخیص خود را یادآوری نماید. با این همه، غایب‌هایی که قانون عامدانه سعی در به حاشیه کشیدن آنان دارد، نقشی اساسی در شکل‌گیری معنای آنچه ظاهراً در قانون حاضر است، ایفا می‌نماید. به دیگر سخن هر چیزی که بیان می‌شود، همان چیزی است که نیست و معنا هرگز در لحظه‌ای واحد ایجاد نمی‌شود بلکه با ارجاع یک دال به دال-های دیگر، همواره فرایند ایجاد معنا به تأخیر می‌افتد و ما هرگز نمی‌توانیم به درک کامل معنای مستقل دست یابیم؛ چرا که هر واژه به وسیله واژه دیگر تعریف می‌شود که آن واژه نیز به واسطه واژه دیگر تعریف می‌گردد.^{۱۲} به دیگر سخن هر عنصر بر اساس رد سایر عناصر نظام زبان تشکیل می‌گردد. این عناصر بالاتکلیف‌اند؛ نه به تمام معنا حاضر و نه به تمام معنا غایب‌اند بلکه در آمد و شدی مدام میان حضور و غیبت به سر می‌برند که این خود حمله‌ای به ریشه‌های اصلی متافیزیک حضور است؛ زیرا مفهوم «رد» دریدا، ادعای حضور کامل را به عنوان اصل اساسی متافیزیک حضور نقض می‌گرداند. حال با مشخص شدن موضع دریدا در خصوص ارتباط میان تقابل‌های دوگانه با استفاده از تبیین نگرش او به نحوه ایجاد معنا و نقش عناصر غائب در شکل‌گیری آن، در فصل بعد به مفهوم واسازی دریدا پرداخته خواهد شد.

۱-۲- غایب‌های حاضر: واسازی و شکستن پندار قطعیت و شفافیت قانون کیفری

همانطور که در بند قبل بیان شد از منظر دریدا هر کوششی برای درک معنای واحد و روشن از متن بی‌فایده است؛ چرا که ذات زبان این است که از طریق امور غایبی که هر عنصر در درون ساختار زبان به آن ارجاع می‌دهد، پراکندگی و بی‌ثباتی معنا را در درون خود دارد. بر همین اساس، دریدا معتقد است که ارزش‌ها، باورها، جامعه و به طور کلی متن را نمی‌توان تعریف نمود و حتی فراتر از آن، این تعریف را حقیقی و قطعی دانست. عقیده امکان‌دستیابی به تعریف ثابت و حقیقی، افسانه‌ای است که متافیزیک غربی مدعی آن بوده است. دریدا در تلاش برای نقض این عقیده که حقیقتی ثابت وجود دارد، اصطلاح واسازی را مطرح می‌نماید. واسازی در پی آن است تا بر پیکره مسلّم و مستحکم چارچوب‌های فکری و نظم‌های مفهومی که به ارث رسیده است، لرزه افکند تا بدین ترتیب آنان را از ثبات و استحکام بیاندازد و آنگاه آنان را واژگون سازد.

هدف واسازی به مرکز آوردن مفاهیمی است که متن سعی در به حاشیه راندن آن دارد تا از این طریق آشفتگی و عدم تجانس متن را آشکار سازد؛ چرا که متن، ظاهر متجانس خود را تنها از طریق سرکوب تناقضات درونی خود به دست می‌آورد و این چنین راهی برای متقاعد کردن مخاطب به مشروعیت خود می‌یابد.^{۱۳} اینگونه است که دریدا به تضعیف پندار برتری ذاتی اصطلاح نخست در تقابل-های دوگانه پرداخت و با بکارگیری امری به نام واسازی^{۱۴}، مکان‌هایی از غیاب و تضاد را در متن جستجو نمود که از طریق آن متن

^{۱۱} مارک دولی و لیام کاوانا، فلسفه دریدا، ترجمه نادر خسروی (تهران: نشر نی، ۱۴۰۰)، ۷۸.

^{۱۲} راجر وبستر «ژاک دریدا و واسازی متن»، ترجمه عباس بارانی، ارغنون، ۴ (۱۳۷۳): ۲۵۴.

^{۱۳} باقر شاملو و مهدی کاظمی جویباری «پست‌مدرنیسم و باز-اندیشی مفهوم جرم»، پژوهش حقوق کیفری، ۴ (۱۳۹۷): ۵۴.

عدم انطباق خود با آرمان‌های درونی، ساختارها و منطق معنا را آشکار می‌سازد.^{۱۵} هدف واسازی در هم شکستن این عقیده است که امکان وصول به درک قطعی و نهایی حقایق و معناهای اولیه وجود دارد.

دریدا این رابطه سلسله‌مراتبی تقابل‌های دوگانه را ذاتاً دارای خشونت معرفی کرد و واسازی همانا راهبردهایی است که خشونت سلسله‌مراتبی ذاتی منطق تقابل‌های دوتایی را تضعیف و واژگون می‌سازد. دریدا همچنین معتقد است در قانون، خشونت نه امری استثنائی که ذاتی آن است و این خشونت درون قانون وجود دارد و از آن ناشی می‌شود.^{۱۶} حال با وجود این خشونت، ما به راحتی سلطه قانون را بر خود می‌پذیریم و از چرایی آن پرسشی نمی‌کنیم؛ گویی آن امری مطلق و ضروری است که بر ما سایه افکنده است و به نظر می‌رسد همین سکوت و عدم پرسش، راز سر نهادن به دستورات آن می‌باشد. شایان ذکر است دریدا قانون را با عدالت برابر در نظر نمی‌گیرد و عدالت را فراتر از قانون قرار می‌دهد که قابل واسازی نیست. این امر که واسازی رابطه غیرقابل اجتناب نظام حقوقی با خشونت را به نمایش می‌گذارد و به بررسی دو اصطلاح قانون و عدالت می‌پردازد، نباید این پندار را ایجاد نماید که واسازی منجر به بی‌حرکتی سیاسی و نسبی‌گرایی می‌گردد. حقیقت آن است که واسازی شیوه‌های جایگزین پرسش را ممکن می‌سازد و در پی آن است تا با احتیاط از هرگونه پاسخ آسانی که ممکن است به عنوان مجوز خشونت داده شود، اجتناب گردد.^{۱۷}

حال با عنایت به موارد فوق‌الذکر و در راستای تبیین تقابل دوگانه زن و مرد در قانون، نیاز به توضیح این مطلب است که در قانون، مرد در موقعیت اصطلاح غالب و زن در جایگاه فرعی قرار دارد؛ در این شرایط، لوگوس رنگ و بوی مردانه دارد و مرد به عنوان اساس و محور شناخته می‌شود. دریدا زمانی که لوگوس ماهیت مردانه به خود بگیرد و زن را به عنوان موجودی متکی و فرعی در نظر بگیرد، آن را فالولوگوسانتریزم می‌داند که این اصطلاح اشاره به محوریت عقل و کلام مردانه دارد.^{۱۸} حال بهره‌گیری از واسازی و جابجایی بینش زنانه و مردانه در گفتمان حقوقی، بینش زنانه را به عنوان یک موقعیت وابسته حذف می‌گرداند و آن را به عنوان اساس اصطلاح مردانه که غالب است، تعریف می‌نماید. اندیشه‌های دریدا نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری فمینیسم پست‌مدرن ایفا نموده است؛ به نحوی که فمینیست‌های پست‌مدرن از روش متفاوت وی در بازنمایی مقوله حذف شده زنانه به خوبی بهره برده‌اند.

اهمیت کار دریدا در جرم‌شناسی فمینیستی در این است که او به فضایی از قانون ورود می‌کند که در آن با نظم خاصی تنها صدای مرد است که به گوش می‌رسد و نه تنها هر آوایی غیر آن به خاموشی گراییده بلکه پرسش از آن آواهای خاموش نیز سرکوب شده است. اینجاست که ما قانون یک‌دست و متجانس را به نظاره می‌نشینیم؛ بدون اینکه قسمت زیرین آن و تلاش عناصر زنانه موجود در لایه‌های زیرین را برای رهایی از دنیا خاموش و غائب مشاهده نماییم. با ورود واسازی امکان شنیدن صدای زنانه فراهم می‌گردد، تک‌صدایی مردانه خاموش شده و صداها و زیرین زنانه وجود خود را فریاد برمی‌آورند.

شایان ذکر است، دریدا رابطه سلسله‌مراتبی تقابل‌های دوگانه زن و مرد در قانون را اساساً خودسرانه و صرفاً محصول قدرت انباشته شده در طول تاریخ می‌داند؛ چرا که این رابطه را می‌توان به طور منطقی معکوس کرد.^{۱۹} شالوده این بینش را می‌توان در فلسفه پست-

¹⁵ Maggie Troup. "Rupturing the Veil: Feminism, Deconstruction and the Law". *Australian Feminist Law Journal*, 1(2015): 68.

¹⁶ مصطفی طاهرخانی و سید محمد قاری سید فاطمی «ژاک دریدا و واسازی قانون»، فصلنامه تحقیقات حقوقی ۲۵، ۱۰۰ (۱۴۰۰): ۶۰.

¹⁷ Eftichis Pirovolakis. "Law, Violence and Justice in Derrida's 'Force of Law'". *Derrida Today*, 17,1(2024): 19.

¹⁸ ضمیران، پیشین، ۲۸۶.

¹⁹ Troup, op. cit. 66.

مدرن مشاهده نمود؛ یک استراتژی انتقادی که هدف آن بر هم زدن همه شیوه‌های تفکر استعلائی، ثابت یا ذات‌گرا است و به بنیادگرایی هژمونیک که در تفکر غربی ریشه دارد، حمله می‌کند.^{۲۰} انعکاس این استراتژی در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن قابل مشاهده است؛ جرم‌شناسی که در پی آن است تا تحلیل خود از جرم و جنسیت را در حوزه روابط قدرت قرار دهد و به تحلیل روابط قدرتی بپردازد که پشتوانه‌ی ادعاهای حقیقت است. به نحوی که جرم‌شناسان فمینیست به کار فوکو به عنوان ابزاری برای درک شبکه‌های قدرت و دانش ذاتی سیستم عدالت کیفری و رفتار آن با زنان روی می‌آورند.^{۲۱} در ادامه ضمن بیان مختصری از روند تغییرات جرم‌شناسی فمینیسم، به نحوه عمل و بهره‌گیری جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن از واسازی دریدا تبیین خواهد شد.

۲- شناسایی اندیشه واسازی در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن

فمینیسم پسامدرن به عنوان منبع جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن از روش متفاوت دریدا در بازنمایی مقوله‌های حذف شده در متن و به دنبال آن واسازی متن تأثیرات بسیاری پذیرفته و از آن به خوبی برای بازنمایی مقوله حذف شده زنانه در زبان حقوق کیفری و جرم‌شناسی بهره جسته است و با تأثیرپذیری از اندیشه ورای واسازی دریدا مبنی بر خشونت ذاتی قانون و لزوم برقراری عدالت، تحلیل‌های خویش در خصوص غیبت زنان در جرم‌شناسی به عنوان یک متن را در چارچوب قدرت قرار می‌دهد و تبیین می‌نماید که چگونه سلطه زبان مردانه مانع از ایجاد زبان خاص زنان و در نتیجه نادیده گرفته زبان و تجربیات زنان در جرم‌شناسی می‌گردد. در همین راستا در بند نخست این فصل به تشریح تکوین و دگرگونی جرم‌شناسی فمینیسم تا رسیدن آن به جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن و در بند دوم آن به نحوه نفوذ واسازی در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن پرداخته خواهد شد.

۲-۱- روند تکوین و دگرگونی جرم‌شناسی فمینیسم

به لحاظ تاریخی، ظهور فمینیسم در جرم‌شناسی به دوران آغاز فمینیسم موج دوم برمی‌گردد؛ دورانی که با جنبش‌های آزادی‌بخش زنان و حقوق مدنی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ همزمان بوده است.^{۲۲} جرم‌شناسی فمینیسم اولیه، خواستار آن بود که تحلیل‌های مرتبط با جرم، شامل توجه به مقوله جنسیت به شیوه‌هایی باشد که قبلاً رخ نداده بود. چرا که جرم‌شناسی مذکور بر این باور بود که جرم‌شناسی جریان اصلی در تشخیص مسائل مربوط به نابرابری جنسیتی به درستی عمل نکرده است. حضور کم‌رنگ زنان و دختران در آمارهای رسمی جرم و جنایت، منجر به حذف آنها از نظریه‌های جرم‌شناسی جریان اصلی گشت که مبتنی بر تحقیقاتی تجربی بود که عمدتاً بر روی موضوعات مردانه و الگوهای جرم مردان انجام شده بود.^{۲۳} توجه نظریات اولیه جرم‌شناسی در تبیین بزهکاری بر مردان معطوف بوده است؛ به نحوی که سخن از انحرافات، جرائم و قربانی شدن، مفهوم مردانه از این اصطلاحات را به ذهن متبادر می‌ساخت. جرم‌شناسی فمینیستی، به عنوان یکی از شاخه‌های جرم‌شناسی انتقادی، توجهات را به جنسیت به عنوان نیروی کلیدی شکل‌دهنده جرم و کنترل اجتماعی جلب نمود.

آنچه نخستین نظریات جرم‌شناسی فمینیستی بر آن تأکید می‌ورزیدند، علل و دلایل بزهکاری توسط زنان و نیز تبیین تأثیر کلیشه‌های مرتبط با رفتار زنان بر سیاست و عملکرد عدالت کیفری بوده است. یکی دیگر از موضوعات مورد توجه آنان، تفاوت در برخوردهای

²⁰ Michael. J Clark. "Deconstruction, feminism, and law: Cornell and MacKinnon on female subjectivity and resistance". Duke J. Gender L. & Pol'y, 12, 107 (2005): 108.

²¹ Dawn Moore. "Feminist criminology: Gain, loss and backlash". *Sociology Compass*, 2 (2008): 54.

²² Amanda Burgess-Proctor. "Intersections of race, class, gender, and crime: Future directions for feminist criminology". *Feminist criminology*, 1(2006): 30.

²³ Katharine Dunbar Winsor. "Staying with the social project: A review of Feminist Criminology". *Social & Legal Studies*, 30,3(2021): 472.

قانون نسبت به مردان و زنان و به دیگر سخن ستمگری بر زنان در قانون بوده است. فمینیست‌های دهه ۱۹۷۰ در جستجوی علل اجتماعی ستم بر زنان و نادیده گرفتن آنان در قانون کیفری، به تفاوت‌های بین زنان و تفاوت‌های زن و مرد حداقل توجه را داشتند و تأکید بر همبستگی‌ای بود که برگرفته از اشتراکات ستم‌پذیری بود که زنان در آن سهیم بودند. در همین راستا، تفاوت‌هایی که فمینیست‌های سوسیالیست، رادیکال و لیبرال بر آن تأکید داشتند، تفاوت‌های ناشی از رویکردهای سیاسی مختلف بوده است تا تفاوت‌هایی که به هویت شخصی زنان و موقعیت‌های اجتماعی آنان مربوط می‌شد. به عنوان نمونه، از منظر فمینیست‌های لیبرال این برخوردهای تربیتی، آداب و رسوم و انتظارات متفاوت جامعه است که باعث برخوردهای متفاوت نسبت به زنان می‌گردد یا از نگاه فمینیست‌های سوسیالیستی موقعیت تحت ستم زنان ناشی از عوامل اقتصادی و شیوه‌های تولید است و فمینیست‌های رادیکال نیز نظام مردسالارانه حاکم را علت ستم بر زنان می‌دانست که از خانواده شروع می‌گردد و به اجتماع راه می‌یابد.^{۲۴}

در نتیجه این مباحث، برخی جرم‌شناسان فمینیست معتقد به لزوم همسانی در برخورد قانونی و برخی دیگر بر ضرورت تفاوت در برخورد قانونی نسبت به زنان و مردان تأکید می‌ورزیدند. طرفداران رویکرد یکسانی، از اقدامات خنثی جنسیتی و برخورد برابر طبق قانون حمایت کردند. با این حال، منتقدان رویکرد یکسانی استدلال کردند که این مدل در واقع به زنان آسیب می‌زند، چرا که قانون از نظر جنسیتی خنثی نیست و یک معیار مردانه را در نظر می‌گیرد و با توجه به این استاندارد مردانه، دعاوی حقوقی زنان این پتانسیل را دارد که به عنوان نیاز به رفتار ویژه یا ترجیحی در نظر گرفته شود.^{۲۵}

در دهه ۱۹۸۰ شاهد تغییراتی در ایده‌ها و استراتژی‌های فوق‌الذکر بوده‌ایم. یکی از این تغییرات، تصورات متفاوت از مردان بود. برخلاف نگرانی‌های نظریات قبلی در مورد زنان که آنان را به عنوان دیگری که تحت ستم مردان قرار دارد، می‌نگریستند و به دنبال دلیل این موقعیت بودند، در نظریات جدید، این دیگری بودن زن به عنوان یک هویت مثبت ارائه شد که شایسته توجه و تقدیر است. در دهه ۱۹۹۰، برخی جرم‌شناسان فمینیست شروع به استفاده از روند پست‌مدرن در نظریه فمینیستی گسترده‌تر «واسازی» با هدف برجسته کردن ماهیت گفتمانی ساخته و اجرا شده از هویت جنسیتی کردند.^{۲۶} به همین دلیل می‌توان گفت واسازی با ظهور فمینیسم موج سوم مرتبط است و می‌توان به طور قاطعانه نقاط مشترکی را بین این دو شناسایی نمود که برجسته‌ترین آن مقاومت واسازی و فمینیسم در برابر ذات‌گرایی و یقین است.^{۲۷} فمینیسم‌های پست‌مدرن با داشتن این پیش‌زمینه ذهنی که وجود حقیقتی واحد مردود است، همواره نگران این موضوع بوده‌اند که فمینیست‌ها در تبیینات خود، علت ستم‌دیدگی زنان را به یک امر قطعی نسبت دهند و راه‌حل‌های قطعی را که لازم است زنان برای رسیدن به آزادی طی کنند، تجویز نماید.

یکی از انواع جرم در جرم‌شناسی پست‌مدرن، جرائم سرکوب‌کننده است؛ این جرایم زمانی رخ می‌دهند که یک گروه آسیب‌دیده که در تلاش برای حقوق و آزادی‌های خویش می‌باشد، محدودیتی را تجربه کنند و از دستیابی آنان به هدف و موقعیت شغلی مطلوب به دلیل تبعیض جنسیتی یا نژادپرستی و غیره جلوگیری شود.^{۲۸} این گونه جرایم در بعد تبعیض جنسیتی آن از جمله جرایم مورد مطالعه در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن می‌باشد.

²⁴ Burgess-Proctor, op. cit. 29.

²⁵ Ibid, 32.

²⁶ Gail Mason & Julie Stubbs "Feminist approaches to criminological research". *Criminological Research Methods*. Los Angeles, CA: SAGE, (2010): 3

²⁷ Pirovolakis, op. cit. 18.

²⁸ اسماعیل رحیمی نژاد و سالار صادقی «حقوق کیفری در سنجه جرم‌شناسی پست‌مدرن»، پژوهشنامه حقوق کیفری ۸، ۱ (۱۳۹۶): ۶۹.

مهمترین نظریه‌پردازان فمینیسم پست مدرن، الن سیکسو، لوس ایریگاری و ژولیا کریستوا هستند که وجه مشترک این سه تن علاوه بر فرانسوی بودن آنان - که باعث شد برخی این نوع از فمینیسم را فمینیسم فرانسوی بنامند - دیدگاه خاص فلسفی آنان است که یادآور دیدگاه فیلسوفانی همچون دریدا است. این سه تن همانند دریدا ساخت‌شکن به شمار می‌آیند و در پی برملا ساختن تناقضات درونی نظام‌های فکری به ظاهر منسجم با هدف حمله به پیش‌فرض‌های معمول نشأت گرفته از متافیزیک غرب هستند. فمینیسم‌های پسامدرن این انگاره برخاسته از متافیزیک غرب را که زن در تقابل‌های دوتایی در جایگاه فرودست قرار دارد و دیگری است، بر می‌گیرند و آنگاه به واسازی آن می‌پردازند. همانطور که بیان شد واسازی به دنبال آن است تا توجهات را به اصطلاح دوم در تقابل‌های دوتایی جلب و تأکید نماید اصطلاح اول برای تعریف و مشخص شدن نیازمند و وابسته به اصطلاح دوم است و بدین ترتیب آن را از حالت فرعی، فرودست و بی‌اهمیت خارج سازد و لرزه بر اندام مستحکم قطعیت اصطلاح نخست بیفکند. فمینیسم‌های پست‌مدرن نیز با تاسی از این دیدگاه درصددند تا موقعیت دیگری بودن زن را از زاویه دید دیگری بنگرند. از نظر آنان، این دیگری بودن، دیگر حالتی از وضعیت ستم‌بار تعریف نمی‌گردد؛ بلکه شیوه‌ای از اندیشه و هستی است که راه را برای تکرار و تنوع باز می‌نماید.^{۲۹} این تبیینات صورت گرفته از دیگری بودن زن، تماماً از اندیشه‌های پنهان شده در ورای واسازی گرفته شده است. واسازی در تضاد با ذات باوری است و جستجوی تعاریف جهان شمول را امری بی‌فایده می‌داند. فمینیسم‌های پست‌مدرن از این روش متفاوت به خوبی برای نشان دادن مقوله حذف شده زنان بهره گرفته‌اند. چرا که این موقعیت دیگری بودن سبب می‌گردد تا زنان از منظر بیرونی، ارزش‌ها و هنجارهایی را که فرهنگ مسلط مردانه درصدد تحمیل آن بر آنان است، بنگرند و به نقد آن بپردازند. در فصل بعد ردپای واسازی در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۲- واسازی و قانون کیفری به عنوان زبان ایجاد روابط سلطه مردانه

در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن تأکید بر حقایق یا شواهد نیست بلکه به بازنمایی نمادها و زبان توجه می‌شود. زیرا از طریق این امور است که معنا ساخته می‌شود و بدین ترتیب آنگونه که در جرم‌شناسی‌های نخستین فمینیستی بیان می‌شد، تمرکز بر علت مشکلات اجتماعی به عنوان علت وقوع جرم نیست، بلکه توجه بر این است که چگونه مشکلات اجتماعی به روشی که تعریف و ساخته می‌شوند، به عنوان بخشی از مجموعه روابط قدرت می‌باشند. دیگر تأکید بر تفاوت‌های مرد و زن نیست بلکه بر درک چگونگی ایجاد این تفاوت‌ها و چگونگی تشکیل مقوله‌های مرد و زن از طریق تفاوت است.^{۳۰} در واقع این نوع از جرم‌شناسی با تأثیرپذیری از دریدا به دنبال عبور از ظواهر متن قانون و برداشت‌های معمول و متعارف از آن است و به جستجوی امور غایبی که به عنوان امور سرکوب شده و پنهان هرگز به صحنه تفسیر و بازنمایی قانون وارد نمی‌گردند، می‌پردازد. جرم‌شناسان فمینیست پست‌مدرن، قطعیت و حتمیت قانون را در بیان آنچه مرتبط با تبعیض‌های جنسیتی است، زیر سوال می‌برند و با بهره‌گیری از واسازی دریدا، به پررنگ کردن نقش زنان در متن - به عنوان امور غایب در متن قانون - می‌پردازند تا در وهله نخست نقش فرودست آنان در قانون در تقابل با مردان مشخص گردد، آنگاه در وهله دوم لزوم بازنگری در این تعاریف و جابجایی این دو موقعیت را مورد تأکید قرار دهد.

^{۲۹} روزمری تانگ، نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، ترجمه منیژه نجم عراقی (تهران: نشر نی، ۱۴۰۱)، ۳۴۸.

^{۳۰} Fiona Williams. "Postmodernism, feminism and the question of difference". *Social Theory, Social Change and Social Work*, (2002): 64.

جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن بر هیچ رابطه‌ای منحصر به فرد میان جنسیت، انحراف، قانون و جرم پافشاری نمی‌کند و در عوض در پی آن است که تحلیل خود را به طور ملموس‌تر در حوزه روابط قدرت قرار دهد. در همین راستا، هدف واسازانه جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن، ساختن نسخه فمینیستی درست‌تری از حقیقت نیست، بلکه ساختارشکنی و تحلیل روابط قدرتی است که پشتوانه ادعاهای حقیقت است.^{۳۱} چرا که پرسش اصلی واسازی عدالت است و به این معنا واسازی ذاتاً سیاسی است. دریدا معتقد است واسازی پایه نقد تعابیر حاکم بر جهان سیاست در غرب می‌باشد و نشان‌دهنده این است که زبان و اندیشه سیاسی در غرب عمیقاً ریشه در لوگوس‌ترسیم و متافیزیک غربی دارد.^{۳۲} تأکید بر روابط قدرت در این نوع از جرم‌شناسی تا بدان‌جا پیش می‌رود که دیگر تمرکز بر مردسالاری فی‌نفسه نیست بلکه لایه‌های دیگری از روابط قدرت را آشکار می‌سازد که با سایر ملاحظات اجتماعی-ساختاری، از جمله نژاد و طبقه، همراه است. چرا که سنت‌های پست‌مدرن به جای ساختارهای خاص سرکوب، ادعاهای حقیقت را به طور کلی مد نظر دارند.^{۳۳}

یکی از مهمترین عناصری که جرم‌شناسی پست‌مدرن در تحلیل روابط قدرت در مسئله جرم بدان توجه می‌نماید، زبان است. این توجه به زبان، بسیار متأثر از تأکیدات دریدا بر قدرت معناسازی زبان و در نظر گرفتن هر چیز به عنوان متن می‌باشد. از نتایج اندیشه‌های دریدا در باب تولید معنا آن است که زبان قانون، معصوم و خنثی نیست. این زبان، زبان متافیزیک غربی است و مقادیر زیادی از پیش‌انگاره‌های تفکیک‌ناپذیر از متافیزیک غرب از جمله برتری مرد نسبت به زن را در خود پنهان دارد. از منظر اندیشمندان پست-مدرن نیز زبان هرگز خنثی نیست و همواره حاصل تفکر و شناخت است.^{۳۴} همین بی‌طرف نبودن زبان است که برخی گفتمان‌ها را حذف و طرد می‌کند و یک دیدگاه را به دیدگاه دیگر ترجیح می‌دهد.^{۳۵} در اینجا است که جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن با بهره‌گیری از راه‌حل واسازی و با فاصله گرفتن از رویکرد علت‌شناختی به جرائم، توجه خود را به قانون به عنوان متن هژمونیک مردانه، متمرکز و تلاش نمود تا از نظام سلطه زبانی مردانه بر آن پرده بردارد. آنگاه که جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن، قانون را به عنوان یک متن واسازی می‌نمایند و امکان وجود مدلولات متعالی را زیر سوال می‌برند، در می‌یابند که در شکل‌گیری این متن، غائب‌های بسیاری حاضرند که عامدانه نادیده گرفته شده‌اند. تلاش این جرم‌شناسی بر آن است تا تبیین نماید چگونه قوانین به نفع مردان شکل گرفته‌اند و چگونه جایگاه مفهوم زن در شکل‌گیری مفهوم مرد در قانون نادیده انگاشته شده و بدین ترتیب به عنوان دیگری تعریف شده که نقشی در شکل‌گیری معنا در قانون نداشته است. از منظر قانون، این صدای مردانه که دائماً وابستگی خود به مفهوم زن را انکار می‌کند، به عنوان تنها صدایی است که وجود دارد و حقیقی است.

برخی از جرم‌انگاری‌ها و مجازات‌هایی که برای جرایم در قانون کیفری کشور ما وضع گشته است، می‌تواند نمونه‌ای از این غلبه زبان مردانه بر قانون کیفری باشد. به عنوان نمونه می‌توان به کمتر بودن دیه زن نسبت به مرد، قصاص مادر در قبال فرزند خود، حق قتل در فراش تنها برای مرد و ... اشاره نمود. نمونه‌های فوق از جرم‌انگاری و کیفرگذاری که در آن‌ها یافتن دلیل مستحکمی برای چرایی قائل شدن امتیازاتی برای مردان نسبت به زنان در این برهه از زمان کاری دشوار است، در لایه‌های عمیق‌تر و پنهان خود این معنا را

³¹ Kerry Carrington "Feminist criminologies". *Alternative Criminologies* (2017): 7.

³² شاهرخ حقیقی، گذار از مدرنیته؟ (تهران: آگاه، ۱۳۷۹)، ۶۰.

³³ moore, op. cit. 55.

³⁴ سهیلا، صادقی فسایی و ستار پروین. «جرم: برخاسته ذهنیت، گفتمان و قدرت»، فصلنامه پژوهش حقوق ۱۳، ۳۳ (۱۳۹۰): ۲۲۶.

³⁵ فرزانه، واحد و دیگران. «حقوق کیفری ایران در سنج جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن»، فصلنامه تحقیقات حقوقی ۹۲ (۱۳۹۹): ۳۳۴.

ایجاد می‌نماید که زنان در جامعه دارای ارزش کمتری نسبت به مردان هستند و حتی این عمل توان بازآفرینی جامعه را بر پایه این معنا که زن کمتری در مقایسه با مرد دارد و مرد محور اصلی جامعه است، دارا می‌باشد.

با عنایت به نقشی که امروزه زنان در جامعه ما ایفا می‌نمایند و تحولاتی که از حیث جایگاه اجتماعی و اقتصادی برای زنان حادث شده است، ارجحیت مرد نسبت به زن و قائل شدن ارزشی مضاعف برای او با قرار دادن امتیازاتی بیشتر برای او در قوانین کیفری قابل توجیه نمی‌نماید. با نگاهی واسازانه می‌توان گفت این مقررات به عنوان یک متن به بازتاب حقیقت و امری قطعی نمی‌پردازد تا نتوان هیچگونه مخالفتی در برابر آن روا داشت، بلکه به ایجاد یک معنا می‌پردازد و مفهومی را از زن و مرد در جامعه شکل می‌دهد. بدین ترتیب هیچ امر مقدس خلل ناپذیری در پس اینگونه جرم‌انگاری نهفته نشده تا با توسل به آن راه هرگونه رسوخ در قطعیت آن بسته باشد. در تقابل میان زن و مرد در نمونه‌های فوق‌الذکر که حامل سلسله‌مراتبی ارزشی است که بر اساس آن زن در جایگاه فرودست-تری نسبت به مرد قرار گرفته است، برای هر چه بیشتر نزدیک شدن به عدالت لازم است تا این ساختار مورد بازبینی قرار بگیرد و لرزه بر اندام قطعیت آن افکنده شود.

محدودیت‌های بسیاری در قانون برای زنان ایجاد می‌گردد که نقض آنان همراه با ضمانت اجرای کیفری برای زنان خواهد بود؛ ممنوعیت زنان از صدور حکم در مقام قضاوت در کشور ما از جمله مواردی است که در پس خود مفاهیمی همچون احساسی بودن زن را پنهان می‌دارد که بیش از آنکه منطبق با واقعیت باشد، برگرفته از تلقیات جامعه مردسالار است. محدودیت‌های ایجاد شده برای زنان ناشی از تفکری مردانه مبنی بر ضعیف و آسیب‌پذیر بودن زن است که این تفکر خود را در متن قانون نشان داده و از این طریق به عنوان اندیشه و زبان غالب در جامعه پدیدار می‌گردد.

جرم‌شناسی فمینیستی پست‌مدرن از مفهوم واسازی دریدا بهره می‌جوید و بیان می‌کند آنچه جرم انگاری می‌گردد در راستای تحمیل عقاید و بینش مردانه است و در حالی که مخاطب قانون زنان نیز می‌باشند، ولی جای خالی تجربیات و دیدگاه‌های زنان در قانون محسوس است و این امر همانا نادیده گرفتن عدالت در برخورد با زنان است. مثلاً قانون و جرم‌شناسی، بزه‌دیدگی زنان جرم تجاوز به عنف را بر اساس تعاریف منبعث از بینش مردانه تحلیل می‌کنند.^{۳۶} بررسی جرم تجاوز به عنف و تدقیق در این که تعریف زنان از خودشان وابسته به مردان است، این امر را نمایان می‌سازد که صدمات جسمی و روانی وارد بر قربانیان این جرم، به طور کامل به رسمیت شناخته نشده است. در واقع آنچه در وضع قوانین کیفری در زمینه تجاوز به عنف اهمیت دارد، درک تجربه زنان از بزه‌دیدگی این جرائم است. مادامی که حقوق کیفری و نظام دادرسی از درک تجربه زنان در تجاوز جنسی عاجز باشد، هرگونه تلاش برای ترمیم آسیب‌های ناشی از جرم بی‌ثمر خواهد بود.^{۳۷} در عمل هم با مورد استفاده قرار گرفتن زبان مردانه در خصوص شرایط اثبات این جرم و نحوه شنیدن تجربیات این نوع از بزه‌دیدگی در محاکم از دیدگاهی مردانه، امکان درک کامل این تجربه و در نتیجه اتخاذ تصمیم قضایی متناسب منتفی خواهد بود

^{۳۶} Allyssa Sabelle Chua, "The Analysis of Wartime Rape Using Postmodern Feminism in the Conflicts of Sierra Leone 1991, Bosnia-Herzegovina 1992, Darfur 200". (2023): 27.

^{۳۷} محمد فرجی‌ها و هاجر آذری «حمایت کیفری از زنان قربانی تجاوز به عنف در حقوق ایران»، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی ۱۱، ۴۰ (۱۳۸۸): ۲۹۴.

در تفکر بنیادین فمینیست‌های پست‌مدرن این واقعیت نهفته است که زبان پدیده‌ای است که جنسیت را به گونه‌ای خاص در بافت و ساخت خود نهادینه می‌کند و از این طریق ذهنیت و فرهنگ گویندگان و مخاطبین را تحت تأثیر قرار می‌دهد.^{۳۸} از پس این قدرت خلق‌کنندگی زبان است که زن در زبان مرد محور قانون، خلق و تعریف شده است و آفرینش او توسط مرد به منظور تبدیل زن به چیزی است که واقعیت وی نمی‌باشد تا از این طریق بتواند این مفهوم شکل گرفته را در جهت تقویت بینش مردانه مورد استفاده قرار دهد. تسلیم زنان به نظم مردمحوری منجر به سکوت و تقلید محض آنان می‌گردد که امری ایده‌آل برای مردان می‌باشد. در واقع، زن با این آفرینش به موجودی منفعل برای مرد بدل می‌گردد.^{۳۹} از منظر آنان، نقش‌های جنسیتی شبیه به یک بازی ساختگی است که در آن زنان و دختران با داشتن نسخه ایده‌آل از خود، مجموعه‌ای از معیارها را دنبال می‌کنند که انسان ساخته شده بر مبنای این معیارها حقیقت خودشان نمی‌باشد. شایان ذکر است، زنان نه تنها بر اساس بینش مردانه تعریف می‌گردند بلکه مرد با بهره‌گیری از تسلط خویش بر گفتار و نوشتار و با نگاه و تمرکزی مردانه هر گونه حرکت زن را برای تعریف خود سرکوب کرده و مانع آن می‌شود. بدین ترتیب، یک زن هرگز نمی‌تواند واقعاً برای خودش صحبت کند، بلکه فقط بر اساس آنچه که زبان مردمحور به او حکم می‌کند، سخن می‌گوید.

دریدا نیز تأکید می‌کند که همه اعضای جامعه از نظر زبانی به مقررات قانون دسترسی برابر ندارند و همین تحمیل زبان مشترک بر موضوعاتی که کلیت نامتجانسی دارند، واقعیت خشونت قانون را برجسته می‌کند. البته باید اذعان داشت که با توجه به سوابق زبانی متنوع، هیچ وضعیت ایده‌آلی وجود ندارد که همه بتوانند به قانون و سیستم حقوقی دسترسی برابر داشته باشند. دقیقاً به همین دلیل است که شناسایی موارد واقعی بی‌عدالتی و نقد نقاط ضعف نظام حقوقی کنونی، ضروری است. دریدا با طرح موضوع بی‌عدالتی ناشی از دسترسی نابرابر به زبان، در واقع خواستار عدالت بیشتر به نام اعضای محروم و به حاشیه رانده جامعه است تا اقدامات خاصی برای اصلاح نواقص مربوط به قانون انجام شود.^{۴۰}

این سلطه زبان مردانه بر متون تا بدان جاست که برخی فمینیست‌های پست‌مدرن معتقدند که مرکزیت خارج از مردمحوری تقریباً غیرممکن است. تمام گفتمان‌های تاریخ، متأثر از قدرت مردان ایجاد شده و سرشت اندیشه و علم کاملاً مردانه است.^{۴۱} بنابراین، از همین زبان و اندیشه نمی‌توان برای نقد آن و به مرکز آوردن متضاد آن استفاده نمود. دلیل این امر را نیز استفاده و آموزش زبان مرد محور از دوران کودکی می‌دانند. به عقیده آنان به محض اینکه وجود داریم، در یک زبان متولد می‌شویم و زبان با ما صحبت و قانونش را به ما دیکته می‌کند. از آنجایی که زن خارج از این نظم سمبولیک قرار دارد، تشکیل یک ساختار کاملاً جدید از زبان بسیار دشوار و تقریباً غیرممکن است. آنان استدلال می‌کنند که تنها کسانی می‌توانند از زبان مردمحور رهایی یابند که بتوانند زنانه بنویسند و یک زبان کاملاً جدید بسازند. با این حال، آنان استدلال می‌کنند که صرفاً به این دلیل که فرار از نظم نمادین مردمحوری و نوشتن به زبان زنانه بسیار دشوار است، به این معنی نیست که این زبان زنانه وجود ندارد.^{۴۲}

^{۳۸} عباس یزدانی و بهروز جندقی، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی: ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره‌المعارف فلسفی روتلیج، (قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۸)، ۶۱.

^{۳۹} Chua, op. cit. 3.

^{۴۰} Pirovolakis, op. cit. 12.

^{۴۱} نرجس رودگر، فمینیسم؛ تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقدها، (قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ تهران، سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۸)، ۱۵۲.

^{۴۲} Chua, op. cit. 55.

اهمیت و اساسی در همین نقطه نمایان می‌شود. دریاچه دیگری از زنان را به رویشان می‌گشاید که می‌توانند پی ببرند که هویت آنان به راستی چیست و به باز تعریف خود بپردازند. این تعریف مجدد هویت این واقعیت را بر آنان نمایان می‌سازد که نگاه و صدای آنان نادیده گرفته شده است بنابراین راه را برای اعتراض و به تبع آن اصلاح می‌گشاید.

نتیجه‌گیری

غرض از نوشتار حاضر، تبیین هر چه بیشتر این موضوع است که چگونه از منظر جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن، مفاهیم زن و مرد به عنوان یک مفهوم ثابت و کلی وجود ندارد. این زبان است که با قدرت معناآفرینی خود، مفاهیم زن و مرد و مردانه و زنانه را شکل می‌دهد و همین معنایی که به مفاهیم زن و مرد داده می‌شود، هستی افراد جامعه را از بدو تولد احاطه می‌نماید و در نهایت این تعاریف است که چارچوب‌های فکری، تحلیل‌ها و نحوه تفکر و شناخت و به تبع آن نحوه ایجاد و عمل قانون و رویه قضایی را تعیین می‌نماید. زبانی که این مفاهیم را خلق می‌کند غلبه مردانه را با خود حمل می‌کند. به بیان دیگر، در تقابل دوگانه زن و مرد در این زبان، مرد جایگاه والا و برتر و زن جایگاه فرعی و زیردست را به خود اختصاص می‌دهد. این موقعیت، آنچنان قطعی و بدیهی می‌نماید که جای هیچگونه پرسش و بررسی وجود یا عدم وجود احتمالات و امکانات دیگر را باقی نمی‌گذارد و راه را بر هرگونه تصور جابجایی موقعیت‌ها و وجود زبان دیگری غیر از آن می‌بندد. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن با تأکید بر اندیشه‌های دریدا آشکار می‌سازد چگونه زنان به عنوان امور غائب در تقابل‌های دوتایی در نظر گرفته می‌شوند و چگونه یک درک و تصور خاص از جهان بر درک‌های دیگر تسلط می‌یابد و هیچگاه موقعیت‌های دوگانه ثابت و حقیقی نیستند و محصول قدرت انباشته شده در طول تاریخ‌اند و بدین ترتیب می‌توان چارچوب‌ها و راه‌های جایگزین برای شناخت جهان از دریاچه نگاه زنانه ارائه داد. می‌توان از مفهوم و اساسی دریدا در جهت شکستن پندار حقیقی و ذاتی بودن جایگاه زن و مرد در قانون در این تقابل دوگانه مردانه و زنانه بهره برد و با انکار این امر به ظاهر ذاتی که مردان جایگاه برتر را نسبت به زنان در زبان قانون دارا می‌باشند، راه را بر جابجایی این جایگاه‌ها در جهت به کار بردن و شنیده شدن زبان زنانه گشود. گرچه این تلاش نیز ناگزیر باید در چارچوب زبانی مردانه که مسلط است و ناخودآگاه بکار برده می‌شود، صورت پذیرد لکن به معنای عدم وجود زبان زنانه و تلاش برای هر چه بیشتر به میدان آوردن آن و تحقق عدالت در خصوص زنان نمی‌باشد.

منابع

- تانگ، رزمی. (۱۴۰۱). نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- حقیقی، شاهرخ. (۱۳۷۹). گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو لیوتار، دریدا، تهران: آگاه.
- دولی، مارک و کاوانا، لیام. (۱۴۰۰). فلسفه دریدا، ترجمه: نادر خسروی، تهران، نشر نی.
- رحیمی نژاد، اسماعیل، صادقی، سالار. «حقوق کیفری در سنجه جرم‌شناسی پست‌مدرن»، پژوهشنامه حقوق کیفری ۸، ۱ (۱۳۹۶): ۸۳-۵۹.
- رودگر، نرجس. (۱۳۸۸). فمینیسم: تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقدها، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ تهران، سازمان ملی جوانان.
- شاملو، باقر و کاظمی جویباری، مهدی. (۱۳۹۷). «پست‌مدرنیسم و باز-اندیشی مفهوم جرم»، پژوهش حقوق کیفری ۴، ۱۲ (۱۴۰۱): ۶۸-۴۳.
- صادقی فسایی، سهیلا، پروین، ستار. «جرم: برخاسته ذهنیت، گفتمان و قدرت»، فصلنامه پژوهش حقوق ۱۳، ۳۳ (۱۳۹۰): ۲۳۴-۲۱۳.
- صافیان، محمد جواد و سامع، سید جواد. (۱۴۰۱). «لوگوس هراکلیتوس از منظر پدیدارشناسی آغاز دیگر مارتین هایدگر»، پژوهش‌های فلسفی ۱۶، ۳۹ (۱۴۰۰): ۵۱۳-۴۹۸.
- ضمیران، محمد. (۱۳۹۵). ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران، انتشارات هرمس.
- طاهرخانی، مصطفی و قاری سید فاطمی، سید محمد. «ژاک دریدا و اساسی قانون»، فصلنامه تحقیقات حقوقی ۲۵، ۱۰۰ (۱۴۰۰): ۸۵-۵۹.

- فرجی‌ها، محمد و آذری، هاجر. «حمایت کیفری از زنان قربانی تجاوز به عنف در حقوق ایران»، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی ۱۱، ۴۰ (۱۳۸۸): ۲۸۷-۳۱۴.
- کالینز، جف و می‌لین، بیل. (۱۳۸۸). دریدا قدم اول، ترجمه: علی سپهران، تهران، نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- نجفی ابرنآبادی، علی حسین و گلدوزیان، حسین. «جرم‌شناسی پست‌مدرن و رویکرد آن به جرم و علت‌شناسی جنایی»، پژوهش حقوق کیفری ۶، ۲۳ (۱۳۹۷): ۹-۴۶.
- واحد، فرزانه، معظمی، شهلا، بشریه، تهمورث و شیخ‌السلام، عباس. (۱۳۹۹). «بررسی تحلیلی گفتمان، ذهنیت و قدرت در جرم‌شناسی فمینیسم پست-مدرن»، فصلنامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری ۴۶، (۱۳۹۹): ۳۵-۶۴.
- واحد، فرزانه، معظمی، شهلا، بشریه، تهمورث و شیخ‌السلام، عباس. «حقوق کیفری ایران در سنجه جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن»، فصلنامه تحقیقات حقوقی ۹۲ (۱۳۹۹): ۳۲۸-۳۵۵.
- وبستر، راجر. «ژاک دریدا و واسازی متن»، ترجمه: عباس بارانی، ارغنون ۴، (۱۳۷۳): ۲۵۱-۲۵۶.
- هاشم‌زاده، سید سروش. «لوگوس (مفهوم زبان در اندیشه هایدگر)»، خردنامه همشهری ۱۶، (۱۳۸۶): ۵۶-۵۷.
- یزدانی، عباس و جندقی، بهروز. (۱۳۸۸). فمینیسم و دانش‌های فمینیستی: ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره‌المعارف فلسفی روتلیج، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- Balkin, Michael J. "Deconstructive practice and legal theory". *Derrida and Law* (2017): 309-352.
- Burgess-Proctor, Amanda. "Intersections of race, class, gender, and crime: Future directions for feminist criminology". *Feminist criminology* 1,1(2006): 27-47.
- Carrington, Kerry. "Feminist criminologies". *Alternative Criminologies* (2017): 110-124. Routledge
- Chua, Allyssa Sabelle. "The Analysis of Wartime Rape Using Postmodern Feminism in the Conflicts of Sierra Leone 1991, Bosnia-Herzegovina 1992, Darfur 200" (2023).
- Clark, Michael. J. "Deconstruction, feminism, and law: Cornell and MacKinnon on female subjectivity and resistance". *Duke J. Gender L. & Pol'y* 12, 107(2005).
- Dunbar Winsor, Katharine. "Staying with the social project: A review of Feminist Criminology". *Social & Legal Studies* 30,3(2021): 469-488.
- Mason, Gail & Stubbs, Juily. "Feminist approaches to criminological research". *Criminological Research Methods. Los Angeles, CA: SAGE*, (2010): 486-499.
- Moore, Down. "Feminist criminology: Gain, loss and backlash". *Sociology Compass* 2,1(2008): 48-61.
- Pirovolakis, Eftichis. "Law, Violence and Justice in Derrida's 'Force of Law'". *Derrida Today* 17,1(2024): 97-112.
- Söderbäck, Fanny. "Being in the Present: Derrida and Irigaray on the Metaphysics of Presence". *The Journal of Speculative Philosophy* 27,3(2013): 253-264.
- Troup, Maggie. "Rupturing the Veil: Feminism, Deconstruction and the Law". *Australian Feminist Law Journal* 1,1(2015): 63-88.
- Williams, Fiona. "Postmodernism, feminism and the question of difference". *Social Theory, Social Change and Social Work*, (2002): 61-77.

